



فَهیم! یک سوسک خاطرات از رفتن چی می

• علی زراندوز
• تصویرگر: علی پاک نهاد

شنبه:

یک شنبه:

آدمها چیزی دارند به اسم سطل آشغال. آن‌ها موادی را که به نظر خودشان به درد نخور است، در آن می‌ریزند و بعد، همه‌اش را در طبیعت رها می‌کنند. بابا می‌گوید مواد غذایی که آدم‌ها با اسراف کردن دور می‌ریزند، می‌تواند در سال شکم میلیون‌ها نفر از خودشان را سیر کند؛ هرچند، سطل زباله‌های آدم‌ها قرن‌هاست ما سوسک‌ها را از جست و جوی غذا بی‌نیاز کرده است و می‌توانیم زمانمان را صرف کارهای مهم‌تری کنیم! بابا این‌ها را گفت، فهرست خرید را از مامان گرفت و رفت هرچه را که لازم است از سطل آشغال سر کوچه بیآورد خانه!

امروز بعد از مدّت‌ها، از مدرسه که به خانه برمی‌گشتم، یک آدم دیدم. یعنی در واقع او را ندیدم، چون اگر می‌دیدم حتماً از این موجود ترسناک دوری می‌کردم! داشتم پرواز کنان به امتحان فردا فکر می‌کردم که یکهو خوردم به پس کله‌ی یک آدم! او با دیدن من شروع کرد به بالا و پایین پریدن و چیغ‌زدن! انگار نه انگار که او موجودی را دیده است صدبرابر از خودش کوچک‌تر و من موجودی را دیده‌ام صدبرابر از خودم بزرگ‌تر! هر طوری بود از دستش در رفتم. به خانه که رسیدم، جاهایی از بدنم را که به آن آدم خورده بود، حسایی شستم، ولی هنوز بال‌هایم مومور می‌شد. راستش آدم‌ها طوری با ما رفتار می‌کنند که انگار صاحب کره‌ی زمین هستند! اما همه می‌دانند ما سوسک‌ها میلیون‌ها سال قبل از آدم‌ها روی زمین زندگی می‌کردیم و احتمالاً میلیون‌ها سال بعد از منقرض شدن آن‌ها هم به زندگی مان ادامه می‌دهیم. به قول یکی از شاعران آدم‌ها: آن‌همه ناز و تننّم که خزان می‌فرمود عاقبت در قدم بادِ بهار آخر شد!

روشنه:

معلم علوممان درباره‌ی اثرات مخرب انسان‌ها بر کره‌ی زمین توضیحاتی داد و ما با شنیدن اینکه آن‌ها با تخریب محیط زیست، آلوده کردن آب‌های کره‌ی زمین و تولید گازهای سمّی در حال نابود کردن محیط زیست خودشان و میلیاردها گونه‌ی جانوری و گیاهی هستند، بیشتر از قبل، از آدم‌ها چندشمان شد! معلممان توضیح داد که در عوض، ما سوسک‌ها با تجزیه‌ی زباله‌های طبیعی، به چرخه‌ی بازگشت مواد به محیط زیست کمک می‌کنیم. اگر ما نبودیم، احتمالاً محیط زیست به خطر می‌افتاد. معلم این را هم گفت که البته برخی آدم‌ها هم هستند که با این کارها مخالف‌اند، ولی حریف آن‌هایی که مخرب محیط زیست هستند، نمی‌شوند. در





چهارشنبه:

جای شما خالی! امروز از موزه‌ی وسایلی که آدم‌ها قرن‌ها برای کشتن ما سوسک‌ها از آن‌ها استفاده می‌کردند بازدید کردیم. واقعاً موزه‌ی جالبی بود. انواع حشره‌کش‌ها، سوسک‌کش‌ها، سم‌ها و مگس‌کش‌ها را داشت. ولی آنچه خیلی ترسناک بود، یک چیز پلاستیکی مستطیلی‌شکل بود که به گفته‌ی معلممان در طول تاریخ باعث بیشترین کشتار سوسک‌ها شده است. وسیله‌ی واقعاً عجیبی بود. حتی اسمش از خودش هم عجیب‌تر بود: «دمپایی مامان!»

پنج‌شنبه و جمعه:

بیخشید ... ولی حتی ما سوسک‌ها هم پنج‌شنبه‌ها و جمعه‌ها تعطیلیم!

ضمن، آدم‌ها چیزی به اسم بمب اتم دارند که اگر روی زمین منفجر شود، احتمالاً فقط ما سوسک‌ها باقی بمانیم و چیزهای دیگر نابود شوند! چون من می‌دانستم آدم‌ها چقدر از سوسک می‌ترسند، به معلممان پیشنهاد کردم با چند تا از بچه‌های کلاس برویم نزدیک دکه‌ی شلیک بمب‌های اتمی و آنجا بنشینیم تا هیچ آدمی جرئت نکند بیاید و آن را فشار بدهد!

سه‌شنبه:

امروز ناظم مدرسه گفت فردا باید والدینم را به مدرسه بیاورم تا توضیح دهند این حرف‌های بد را که زنگ تفریح به دوستم زدم، از کجا یاد گرفته‌ام. البته تقصیر دوستم بود که می‌خواست به‌زور آشغالی را که برای خوردن در زنگ تفریح آورده بودم، از من بگیرد. خُب من هم عصبانی شدم و به او گفتم: «برو آدمیزاد! این آشغال خودمه». من به ناظم توضیح دادم که چند روز قبل ناخواسته با یک آدم برخورد کردم و احتمالاً در اثر این برخورد، اخلاق آن‌ها روی من تأثیر گذاشته است. او هم از من تعهد گرفت که دیگر این حرف را تکرار نکنم. بعد هم بی‌خیال آوردن والدینم به مدرسه شد!

